

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث بيع عسيب الفحل

بعد از اینکه بيع عسيب الفحل را از جهت قاعده بحث کردیم و گفتیم از نظر قاعده بيعش مانعی ندارد و آن اشکالاتی که توهم می شود را هم جواب دادیم. اما از نظر روایات عرض شد که دو طایفه روایات در بيع عسيب الفحل داریم که در جلسه قبل خواندیم، یک طایفه روایات ناهیه و مانعه است و از بيع عسيب الفحل منع می کند، طایفه دوم روایات مجوزه است.

جمع میان روایات مانعه و مجوزه

بحث در این است که جمع بین الطائفتین چگونه است؟ برای جمع سه راه بیان شده است.

اولین وجه جمع

راه اول که شاید کثیری از فقها قائل هستند این است که بگوییم روایات ناهیه و مانعه ظهور در حرمت دارد اما روایات مجوزه نص در جواز است یا نسبت به جواز اظهر است، و روشن و مسلم است که اگر دو روایت داشتیم یکی ظاهر بود و دیگری اظهر، یا یکی ظاهر بود و دیگری نص، ما روایاتی را که نص یا اظهر است بر روایتی که ظاهر است مقدم می کنیم، نتیجه این می شود که از ظهور روایات ناهیه دست برداریم و بگوییم بيع عسيب الفحل حرام نیست و مکروه است، به قرینه روایات مجوزه بر کراهت حمل کنیم. به ضمیمه این بیان که اگر کسی بگوید در این روایات ناهیه در بعضی از روایات تعبیر به سحت داشتیم، سحت در روایات، هم در حرام و هم در کراهت استعمال شده است،

ما اگر در بيع عسيب الفحل لفظ حرام داشتیم، مثلاً امام (علیه السلام) یا پیامبر می فرمود که «بيع عسيب الفحل حرام» دیگر لفظ حرام را نمی شود حمل بر کراهت کرد، اما ما این مقداری که روایات را خواندیم کلمه حرام نداریم، من السحت داشتیم اما کلمه حرام در اینها نبود و لفظ سحت را می توانیم حمل بر کراهت کنیم. برخی گفته اند که در همین روایات مانعه با قطع نظر از روایات مجوزه قرینه بر کراهت داریم، در این بیان قبلی گفتیم برای حمل بر کراهت باید از روایات مجوزه استفاده کنیم، یعنی لولا روایات مجوزه ما نمی توانیم حمل بر کراهت کنیم، اما قد يقال به اینکه با قطع نظر از روایات مجوزه، در خود این روایات مانعه قرینه بر کراهت وجود دارد. کجا؟

یک روایتی است که از جعفریات نقل شده - جعفریات اسم کتابی است و در اینکه معتبر است یا نه اختلاف وجود دارد، بعضی‌ها معتقدند چون نسبت به صاحب کتاب جهالت در آن وجود دارد اعتباری ندارد - در روایت جعفریات از امیر المومنین (علیه السلام) نقل شده است که «**انه قال من السحت ثمن اللقاح و عسب الفحل و جلود السباع**» این سه تا از سحت است: ثمن لقاح، پولی که داده می شود تا حیوان نر با حیوان ماده اجتماع پیدا کنند، عسب الفحل، فروختن خود نطفه ای که در سلب حیوان نر وجود دارد - چون در بحث گذشته عرض کردیم فرق بین منی و عسب الفحل در این است که در منی معنای اراقه و خارج شدن از محل اصلی و ریخته شدن وجود دارد، اما عسب الفحل یعنی نطفه ای که هنوز در سلب حیوان نر وجود دارد و بیرون نیامده است - قائل می گوید که در این روایت جعفریات آمده عسب الفحل را در کنار جلود السباع قرار داده است، و چون می دانیم که بیع پوست درندگان و جلود السباع حرام نیست و از قدیم هم رایج بوده و الان هم هست، پس بگوییم چون آن دلالت بر کراهت دارد و در کنار این عسب الفحل آمده از این استفاده کنیم که این هم کراهت دارد.

آیا این بیان را می توانیم قبول کنیم که بگوییم برای حمل بر کراهت نیاز به روایات مجوزه نداریم بلکه همین اندازه که عسب الفحل را در عداد اموری مثل جلود السباع قرار داده که حرام نیستند پس باید بگوییم که این اشکالی ندارد؟

نظیر این مطلب در باب غسل روایتی است «**اغتسل للجمعه و الجنابة و مس المیت و هكذا**». جواب این است که این راه، راه درستی نیست، در روایاتی که مربوط به غسل جمعه است مشهور بزرگان می گویند **اغتسل** را باید حمل بر وجوب کنیم یعنی بگوییم تمام آنچه که در این روایت آمده ظهور در وجوب دارد. برخی از قدما هم قائل بودند که غسل جمعه واجب است ولی چون نسبت به غسل جمعه ترخیص داریم دلیل جداگانه داریم که اجازه ترک آن را داده، می گوییم این دیگر واجب نیست.

اما الان اگر قرینه ای از خارج قائم شد که این غسل جمعه مستحب است و حمل بر استحباب کردیم باید به همین اکتفا کنیم، دیگر نمی توانیم بگوییم که جملات کنار این را هم باید حمل بر استحباب کنیم. لذا اینچنین نیست که اگر در روایتی امام (علیه السلام) ده امر از سحت را شمرد بگوییم یا همه اش حرام است یا بگوییم همه اش مکروه است، طبق قاعده باید پیش برویم بگوییم سحت ظهور در حرمت دارد الا موردی که ما دلیل بر کراهت آن داریم که حمل بر کراهت می کنیم، لذا تنها راهی که برای حمل بر کراهت است این روایات مجوزه است.

نظر استاد

به نظر ما این جمع، جمع خوبی است که باید بر طبق همین هم نظر داد که نتیجه بگیریم بر خلاف آنچه که مرحوم علامه در تذکره فرموده که بیع عسب الفحل حرام است باید بگوییم که این عنوان کراهت را دارد.

وجه جمع دوم

جمع دوم این است که آمده اند روایات مانعه را بر تقیه حمل کرده اند، گفته اند چون اکثر علمای اهل سنت و اکثر مذاهب اهل سنت قائلند به اینکه بیع عسب الفحل حرام است باید این روایات مانعه را حمل بر تقیه کنیم، اما روایات مجوزه حمل شود بر اینکه عنوان تقیه را ندارد و به جهت حکم واقعی صادر شده.

اشکال وجه جمع دوم

این بیان و جمع اشکالش این است که در بین خود اهل سنت هم مسأله اختلافی است بعضی از آنها بیعش را جائز نمی دانند و اجاره اش را جایز می دانند، بعضی هم بیع و هم اجاره اش را باطل می دانند، و برخی هم بیع و هم اجاره را صحیح می دانند. چون مسأله بین اهل عامه هم اختلافی است نمی توانیم بگوییم روایات مانعه را حمل بر تقیه کنیم و عملاً به روایت مجوزه عمل کنید. اگر ما برای جمع این راه دوم را طی کنیم دیگر نمی توانیم فتوای به کراهت بدهیم و الا باید بگوییم بیع عسیب الفحل جایز است حتی مکروه هم نیست. چون وقتی روایات مانعه را می گوئیم باید حمل بر تقیه کرد دیگر وجهی و راهی برای اثبات کراهت نداریم.

سومین وجه جمع

راه سوم این است که روایات مانعه را حمل بر بیع کنیم و روایات مجوزه را حمل بر اجاره کنیم. بگوییم آنچه که باطل و حرام است بیع آن است، این نطفه ای که در سلب نر وجود دارد را نمی شود فروخت اما می توان اجاره داد، اجاره این فحل به اعتبار عسیبش اشکالی ندارد. در عبارت محروم شیخ در خلاف و مبسوط مسأله اجاره مطرح بود، مرحوم شیخ در خلاف فرمود «اجارة الفحل للضراب مکروه» اگر فحل را بخواهند برای ضراب اجاره دهند مکروه است «ولیس بمحذور و عقد الاجارة علیه غیر فاسد» و عقد اجاره بر این فحل فاسد نیست «ثم ادعی الاجماع علی الکراهة» ادعا نموده اجماع بر کراهت اجاره را، چون کلام مرحوم شیخ در بیع نیست شما در آن راه اول و دوم نگویید که عسیب الفحل بیعش کراهت دارد لنقل الاجماع، چون این اجماعی که نقل شده در مورد اجاره است.

اقوال علماء اهل سنت

مالک در بین علمای اهل سنت گفته «يجوز و لم یکره» گفته کراهت ندارد و اجاره اش جایز است. ابو حنیفه و شافعی گفته اند «ان الاجاره فاسدة و الاجرة محذورة» ابو حنیفه و شافعی گفته اند اجاره اش فاسد است. کسانی که قائلند به اینکه اجاره اش فاسد است حتماً قائل به فساد بیع آن هم هستند.

نمی توانیم بگوییم اجاره ای فاسد است اما بیعش فاسد نیست. ابو حنیفه عبارتی دارد و آن این است که «اما الاعیان التي لا یصح استیجارها باتفاق» اعیانی که استیجارش به اتفاق علما صحیح نیست «منها نذر الذکور من الحيوانات علی اناثها» که بعد معنی می کند «فلا یحل احد عن یؤجر ثوره لیحبل بقرة غیره» جایز نیست که کسی گاو خود را اجاره دهد تا گاه ماده غیر را حامله کند «ولا یؤجر حماره لیحبل الحمار الغیر» حمارش را اجاره دهد تا اینکه حمار غیر را حامله کند جایز نیست.

دلیل آن این است «لأن احبال الحيوان غیر مقدور علیه» احبال حیوان امری نیست که مقدور علیه باشد ممکن است واقع شود و ممکن است واقع نشود «فلا یصح تأجيره» حنابله گفتند اند «من الاشياء التي لا تصح اجارتها ذکور الحيوانات التي تستأجر لاحبال انثاها»، از اشیائی که اجاره اش صحیح نیست ذکور حیواناتی است که برای احبال اجاره داده می شود «فلا یحل استیجار ثور لیحبل بقرة و لا جمل لیحبل ناقة». پس در عبارت مرحوم شیخ در کتاب خلاف و مبسوط مسأله اجاره مطرح است.

مرحوم علامه در تذکره مسأله بیع را مطرح کرد فرمود «یحرم بیع عسیب الفحل وهو النطفة» ادامه فرمایش علامه این است

«أما اجاره الفحل فعندنا مكروه و هو اضعف وجه الشافعي» اجاره فحل در نزد ما مكروه است و این قول به كراهت يكي از دو قول شافعي است منتهي اضعف القولينش است، «و به قال مالك» پس طبق نقل علامه، مالك مي گويد كراهت دارد، طبق نقلي كه از خلاف كرديم، مالك قائل به كراهت هم نيست. شافعيه دو قول دارند يكي از اين قولها اين است كه جايز است با كراهت و قول ديگر اين است كه جايز نيست. «وقال ابو حنيفة و الشافعي في اصح وجهيه و احمد بن حنبل انها محرم لانه نهي النبي(صلي الله عليه وآله وسلم) عن عسيب الفحل و لانه لا يقدر علي تسليمه فاشبهه اجارة الابق» ابو حنيفة، احمد بن حنبل و شافعيه گفته اند اجاره دادن فحل براي احوال مثل اجاره دادن يك عبد فراري است همان طور كه آن عبد فراري نيست تا از منافع آن استفاده شود اين اجاره دادن فحل هم همينطور است.

خلاصه جمع سوّم

جمع سوم اين شد كه اخبار مانعه را حمل بر بيع كنيم و بگويم اينكه پيامبر «نهي عن بيع عسيب الفحل» بيع آن است، روايات مجوزه كه دو روايت است در هر دو روايت كلمه كرايه دادن و كلمه اجر بود، كه اجر ظهور در اجاره دارد يكي روايت حنان بن سدير و يكي معاوية بن عمار، در يكي از آنها بود كه «ان لي تيساً اكرية» تيس حيوان مذكر را گويند، در روايت دوم اين بود كه «قلت له اجر تيس» حضرت فرمود مانعي ندارد. پس روايات مانعه حمل بر بيع و روايات مجوزه حمل بر اجاره مي شود.

مؤيد جمع سوّم

مويد اين جمع اين است كه در هر بيع عسيب الفحل، اصلاً اصل چنين چيزي وجودش مشكوك است كه آيا اين فحل نطفه دارد يا نه؟ اما در اجاره اين است كه اين فحل و نر بخواهد اجتماع پيدا كند با ماده اين مشخص است و عنوان مشكوك را ندارد.

بررسي و نقد جمع سوّم

آيا اين جمع را مي توانيم بپذيريم يا نه؟ گرچه در بعضي از روايات هم دارد كه پيامبر از بيع نهي كرد. دو نکته عرض مي كنم. يك نکته اين كه ما در روايات گاهي اوقات كلمه بيع را داريم، اما از آن اجاره را اراده و استفاده کرده اند. مثلاً در روايات اين معنا را داريم كه اگر كسي شاة را براي لبن آن بفروشد، يعني اجاره مي دهد، ولي باز هم مع ذلك كلمه بيع را داريم، يعني وجود كلمه بيع در بعضي از روايات براي ما يقين آور يا اطمينان آور نيست كه حتماً مراد از اين بيع، بيع در مقابل اجاره است، نه، ممكن است اعم باشد.

نکته دوم اين است كه آنچه كه در بين مردم مرسوم بوده است اصلاً اجاره فحل است، هيچ كس نيامده فحل خود را بفروشد. وقتي فروخت براي مشتري مي شود و مشتري هر استفاده اي كه بخواهد مي كند. آنچه كه بين مردم مرسوم بوده است اجاره بوده. اصلاً بيع عسيب مرسوم نبوده، حتي در همين روايات كه تعبير به بيع آمده غرض اين بوده كه نطفه را مي خواسته اند بخردن يعني خود فحل را براي نطفه آن اجاره كند. اگر روايات مانعه را بر بيع حمل كنيم، مي شود حمل بر فرد نادر.

نتیجه بررسی جمع بین دو طائفه روایت

لذا این راه جمع درست نیست و ما نتیجه می گیریم همان راه جمع اول درست است، که باید روایات مانعه را حمل بر کراهت کنیم و لا یبعد عن یقال که آن ادعای اجماعی که در کلام شیخ طوسی در خلاف است ولو موردش اجاره است اما بگوییم لا یبعد که شامل بیع آن هم می شود. خصوصیتی برای اجاره نیست بگوییم که در فقه ما بیع فحل یا اجاره فحل برای عسیب به قرینه اخبار مجوزه عنوان کراهت را دارد، باید به همین نظر برسیم کما اینکه الان اکثر فقها هم بر این نتیجه هستند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.